

عمری که با افیون سیاه شد

۱۴ سال بیشتر نداشتیم که ازدواج کردم و در سن ۱۸ سالگی با دو بچه از شوهر بی مسئولیت ام جدا شدم. زن گرفتار در دام اعتیاد ادامه می دهد: پس از طلاق از شوهرم با این که او خیلی مشکل داشت اما باز هم بچه ها را به من ندادند. با چند زن مطلقه آشنا شدم که مانند من غم های بزرگی در زندگی داشتند. رفته رفته در جمع آن ها معتاد شدم. خانواده ام خیلی تلاش کردند که اعتیاد را ترک کنم اما بعد از هر بار ترک کردن، دوباره به سمت مواد می رفتم. مادرم خیلی غصه می خورد و وقتی فهمید که برای تأمین مواد شروع به خرید و فروش آن کرده ام خودش مرا به مأموران معرفی کرد و راهی زندان شدم. در زندان بودم که پدرم سکنه و فوت کرد. بعد از آزادی از زندان دیگر روی برگشتن به خانه را نداشتیم و سراغ هم بندی های سابقم رفتم. من با افرادی مثل خودم زندگی می کردم و با فروش مواد خرج مان را در می آوردیم. سال ها عمرم با اعتیاد و مواد گذشت بدون این که خانواده درست و حسابی داشته باشیم. ۵ بار تلاش کردم اعتیادم را ترک کنم اما نتوانستم. چندی پیش شوهرم پیام داد که دخترم می خواهد ازدواج کند اما شرایط من مایه آبروریزی اش است. حالا این بار بیش از گذشته تلاش می کنم اعتیادم را ترک کنم تا پس از گذشت سال ها بتوانم مورد پذیرش فرزندانم قرار گیرم.



کشف ۳ تن سنگدان بدون مجوز حمل

**صدیقی** - مدیرکل تعزیرات حکومتی خراسان شمالی از کشف ۳ تن سنگدان مرغ بدون مجوز حمل در استان خبر داد. «سید الموسوی» گفت: مأموران پلیس آگاهی استان طی بازرسی از یک دستگاه باری یخچال دار که از شهرستان آق قلا بازرگیری کرده و به مقصد مشهد مقدس در حال حرکت بود مقدار زیادی سنگدان بدون مجوز دام پزشکی کشف و ضبط کردند. وی تصریح کرد: در این خصوص یک پرونده تشکیل و از سوی مراجع نظارتی به تعزیرات ارجاع داده شد که به منظور صدور رأی پرونده در حال رسیدگی است.

ماجرای بچه سارقی که به جای پول داری مستاجر کمپ شد

طلاهای مادر بزرگم خورده ام نشد



با دوستم وارد یک مغازه ساعت فروشی شدیم. نقشه مان این بود که دوستم فروشنده را سرگرم کند و من دست به سرقت بزنم. زمانی که دوستم فروشنده را سرگرم کرد چند ساعت را داخل جیب ام گذاشتم اما به دلیل طمع زیاد خواستم چند ساعت دیگر بردارم که یکی از ساعت ها از دستم سر خورد و بر زمین افتاد و فروشنده از ماجرا باخبر شد. پسر جوان درباره زندگی پر فراز و نشیب اش می گوید: از دوران بچگی شر بودم و مدام برای پدرم دردسر درست می کردم و دنبال کارهای خلاف می رفتم. در مقطع راهنمایی که بودم با چند دوست نابایم بعد از مدرسه سراغ مرغ های همسایه ها می رفتم و آن ها را می دزدیدیم. با مرغ های سرقتی به بیابان می رفتم و تفریح و گاهی مواد مخدر هم مصرف می کردیم. رفته رفته به مصرف مشروبات الکلی و مواد مخدر عادت کردم، برای همین به جای رف و رجوع تکالیف درسی ام دنبال تفریح و گشت و گذار با دوستان بدتر از خودم بودم. سرخ سرقت هایم را هم از پدرم می آموختم چون زمانی که پدرم با دوستانش دور هم جمع می شدند با آب و تاب از سرقت های خودش تعریف می کرد که چگونه بدون دیده شدن دست به سرقت می زد.

همین اتفاق باعث شد من هم تصمیم بگیرم چنین ماجراجویی را تجربه کنم، برای همین در دوران دبیرستان با یکی از دوستانم نقشه سرقتی را طراحی کردیم. پدرم چون قبلاً ماجرای سرقت قاشق و چنگال از یک رستوران را برایم تعریف کرده بود من هم خواستم این کار را تکرار کنم. روزی به اتفاق دوستم به یک رستوران رفتم تا نقشه مان را اجرا کنیم. زمانی که غذای مان تمام شد در یک فرصت چندین قاشق و چنگال را داخل کاپشن ام پنهان کردم، می خواستیم از رستوران خارج شویم که یک اتفاق باعث شد دست مان رو شود. لحظه خروج از رستوران ناگهان یک مشتری که گویا عجله داشت با سرعت زیاد قصد رد شدن از کنار مرا داشت که محکم به من برخورد کرد و همین اتفاق باعث شد زمین بخورم و قاشق ها از جیب ام به بیرون پرت شوند. با دوستم هر چه را که در توان داشتیم جمع کردیم و به سرعت پا به فرار گذاشتیم. شانس آوردیم که گیر نیفتادیم. بعد از این اتفاق کم کم ترس من و دوستم ریخت. یک روز بعد از تعطیل شدن مدرسه به بازار رفتم تا نقشه دیگرمان را اجرا کنیم.

همین نوع بر خورد پدرم با من باعث شد که در خیال باطل خودم تصمیم بگیرم دست به سرقتی بزنم که ردی از خودم به جا نگذارم و باعث سرافرازی پدرم شوم چون او ادعا می کرد در جوانی با این که دست به سرقت های مختلفی زده اما هیچ وقت گیر نیفتاده بود. کم کم در دوره می با دوستان ناباب در دام اعتیاد افتادم و مدرسه را برای همیشه کنار گذاشتم. بعد از ترک تحصیل رویاپردازی می کردم که هر طور شده باید پولدار شوم و برای خودم چند کارگر داشته باشم تا برایم کار کنند. روزی که داخل کوچه در افکار شیطانی خودم غرق شده بودم ناگهان مادر بزرگم را دیدم که یک گردنبند قدیمی باارزش از گردنش آویزان است. با نیرنگ خودم را به خانه او رساندم و با خواندن مقداری قرص خواب به مادر بزرگم گردنبند را به سرقت بردم. چون تا آن روز طلا سرقت نکرده بودم موضوع را دوباره با دوستم در میان گذاشتم تا با کمک او بتوانم گردنبند گران قیمت را بفروشم. با دوستم وارد یک طلا فروشی شدیم و گردنبند را به فروشنده دادیم تا پولش را بگیریم، طلا فروش وقتی به قیافه ما نگاهی انداخت و از ما فاکتور فروش خواست، لکنت زبان گرفتیم. وقتی دیدیم که فروشنده بدون فاکتور قصد خرید گردنبند را ندارد خواستیم از مغازه خارج شویم که صاحب طلا فروشی به ما مشکوک شد و با قفل کردن در ما را گیر انداخت. دوباره پای خانواده ام وسط کشیده و آبروریزی شد. پدرم با طلا فروش صحبت کرد که طلا مال خودمان است تا ما را به پلیس تحویل ندهد. زمانی که دوستم فروشنده را سرگرم کرد چند ساعت را داخل جیب ام گذاشتم اما به خاطر طمع زیاد خواستم چند ساعت دیگر بردارم که یکی از ساعت ها از دستم سر خورد و بر زمین افتاد و فروشنده از ماجرا باخبر شد. خواستیم مثل دفعه قبل فرار کنیم که فروشنده با داد و فریاد و با کمک رهگذران ما را به دام انداخت و کتک مفصلی خوردیم. بعد از آن ما را به پلیس تحویل دادند و همین امر باعث شد پدرم متوجه سرقت مان شود. چون سابقه نداشتیم پدرم با التماس در این گیر و دار پلیس از راه رسید و مواد را دست من کشف کرد و بعد از آن راهی زندان شدم. بعد از مدتی حبس کشیدن از زندان آزاد شدم و دوباره سراغ مواد رفتم. چون پول و کاری نداشتیم به پس انداز پدرم دستبرد زدم که باز هم ناموفق بودم و او متوجه موضوع شد، برای همین مرا به کمپ آورد تا دست از شرارت بردارم و بعد از پاک شدن به جمع خانواده ام برگردم و زندگی جدیدی را شروع کنم.

ماجرای زنی که زندگی با مرد بداخلاق را تحمل نکرد

شوهرم دزد بود

**صدیقی** - دیگر هر طور شده می خواهم از دست اذیت های شوهرم خلاص شوم و دنبال بدبختی ام بروم. زن جوان که بچه ای در آغوش خود دارد درباره زندگی سیاهش می گوید: با وعده های تو خالی شوهرم خام شدم و خودم را درون چاه انداختم. یک شب آرام را در زندگی مشترک مان تجربه نکردم و مدام مشت های همسرماند پتک بر سرم فرود می آمد و مثل میخ زمین گیر می شدم. بعد از ازدواج تازه متوجه شخصیت واقعی همسرم شدم. زن اولش حق داشت از او جدا شود. همسرم قبل از ازدواج با من یک زندگی ناموفق را تجربه کرده بود و به دروغ به من گفت که همسر اولش را به خاطر اخلاق بدش طلاق داده است. بعد از ازدواج با پول بخور و نمیری که همسرم به ما می داد زندگی مان را سبزی می کردیم اما او اخلاق تندی داشت و سر کوچک ترین کار من و بچه های قد و نیم قدم را به باد کتک می گرفت. او مدام با رفیق های مجردش دوره می بر گزار می کرد و نیمه شب که به حالت خماری وارد خانه می شد و می دید که من خوابیده ام و غذایش حاضر نیست خانه را به هم می ریخت و شروع به کتک زدن من می کرد. همسرم به مواد و مشروبات الکلی اعتیاد داشت و مدام دنبال کار خلاف و دزدی بود. اوایل نمی دانستم که شوهرم یک دزد حرفه ای است و چرا بیشتر شب ها و قتش را در بیرون از خانه می گذراند. بعد از گذشت مدتی از زندگی مشترک مان تازه به راز سرقت هایش پی بردم. او و چند دوست سارقش تا پاسی از شب، اول به مصرف مواد و الکل مشغول می شدند و بعد از آن هم خانه های مردم را خالی می کردند. وقتی که به شوهرم اعتراض می کردم چرا به سرقت اموال مردم دست می زنی و از او و نفرین آن ها هراس ندارد به شدت عصبانی می شد و تا جایی که در توانش بود مرا کتک می زد به طوری که مرگ را جلوی چشمانم می دیدم. اوایل فکر می کردم به خاطر بچه ها شاید شوهرم رام شود و از شرارت هایش دست بردارد اما هر چه جلوتر می رفت بدتر می شد. این ماجرا ادامه داشت تا این که یک شب متوجه شدم همسرم به خاطر دزدی دستگیر شده است. بعد از این اتفاق فرصت را غنیمت شمردم و به دادگاه خانواده آمدم تا هر چه زودتر از همسر شرور و خمارم طلاق بگیرم و زندگی جدیدی را با بچه هایم شروع کنم.

فرش سينا

با خرید هر فرش یک فرش هدیه بگیرید !!!

از ۲۰ دی تا آخر سال لذت جشنواره هدایای سینا فرش را تجربه کنید.... اگر کیفیت و زیبایی انتظار شماست ..... ما با افتخار آن را برآورده خواهیم کرد.

سینا فرش آمادگی خود را برای قرارداد با کلیه ارگان ها و سازمان های دولتی ارائه می دارد

خیابان فردوسی - مابین فردوسی ۳۴ و ۳۶ - جنب پارک فردوسی مدیریت: طبری فرد ۰۹۱۵۵۶۰۱۸۷۲ ۱۴-۳۲۲۲۹۵۱۳-۰۵۸